# سخنرانی مسجد جامع زاهدان - جلسه 15

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ.

صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، سَيِّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لعنة الله عَلی أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ و دَهرَ الداهِرينَ.

... و ولایت اوصیای آن‌ها بود، خلاصه‌اش را فهمیدیم که از نظر لطف، لازم است خداوند انبیاء و رسل را برای هدایت خلق و رهنمایی آن‌ها به تکالیف لازمه بفرستد.

نشانه انبیاء و حجج الهیه هم، دو چیز بود: یکی علم الهی، یکی قدرت الهی. قدرت الهی را در مواقعی که خدای متعال اذن و اجازه بدهد، این‌ها اعمال می‌فرمایند. در غیر آن موقع، پیروی هوی و هوس و امیال مردم را نمی‌کنند، در غیر آن موقع، انبیاء و رسل، حتی قدرت بر عمل هم ندارند. و این نکته خیلی حساس است، شاید ان‌شاءالله تعالی در بعضی شب‌های آینده شرح و توضیح این مطلب را بدهم.

دیشب یک اشاره مختصر برقی کردم و رد شدم، در موقعی‌که خدا اذن و اجازه ندهد، آن‌ها هم مثل ما بیکاره صرف هستند، معطل نشوید. خدا که اذن بدهد و مشیتش تعلق بگیرد، این‌ها دارای قدرت الهی هستند در کون و مکان و عالم امکان. ولی اگر خدا اذن نداد مثل ما هستند. حکمت این مطلب هم دو نکته بود که دیشب عرض کردم، چون می‌خواهم این بحث را سر و تهش را جمع کنم، و وارد موضوع ولایت شوم، یک نکته‌ای را لازم می‌دانم که تذکر بدهم.

در انبیاء و رسل و حجج الهیه، شیعه اثناعشری، این از مختصات شیعه است، و یکی از نشانه‌های حقانیت مذهب و روش ما همین است. شیعه اثناعشریه می‌ید: حجج الهیه، خواه پیغمبران، خواه اوصیای پیغمبران، این‌ها باشد معصوم باشند از خطا و گناه. به عصمت الهیه باید نگه‌داشته شده

باشند از خطا و اشتباه و سهو و نسیان و فراموشی و از فسق و فجور و معصیت خدا. باید معصوم باشند، یعنی باید در آن‌ها یک ملکه‌ای باشد که بواسطه آن ملکه مرتکب هیچ گناهی، صغیره و کبیره در تمام دوران بعثتشان یا امامتشان و در قبل از بعثتشان هم نباید بشوند.این عقیده شیعه است.

شیعه می‌گوید: پیغمبر که شراب بخورد به درد نمی‌خورد، او پیغمبر نیست. پیغمبری که دروغ بگوید، پیغمبر نیست، پیغمبری که اشتباه بکند، پیغمبر نیست، پیغمبری که فراموش بکند، پیغمبر نیست.حجت الهیه، امام هم همین‌طور است، پیغمبر قبل از بعثت و بعد از بعثت باید معصوم باشد.

اول بعد از بعثت را بگویم: بعد از این‌که ایشان به پیغمبری برانگیخته شدند، یا به امامت، در این جهت فرقی نمی‌کند، اگر بنا شد که این پیغمبر یا این امام خطا کند، اشتباه کند، جایز باشد که اشتباه کند، مثل ما که اشتباه می‌کنیم. خوب، اگر اشتباه جایز شد، اطمینان امت از این پیغمبر در گفتارهایش به کلی سلب می‌شود، هرچه را که این پیغمبر گفت، می‌گوییم ممکن است که اشتباه کرده باشد. می‌گوید نماز بخوانید، ممکن است که اشتباه کرده باشد، خدا به او گفته است که بگو نماز نخوانید، حالا اشتباها می‌گوید که نماز بخوانید. اگر اشتباه بر پیغمبر جایز باشد، می‌گوید نماز صبح دو رکعت است، بر ما واجب نیست که گوش بدهیم، زیرا احتمال داده می‌شود که اشتباه کرده باشد، سر صبح آدم شنگول‌تر و تر و تازه‌تر است، و قوایش تجدید شده است، چهار رکعت بخواند، ظهر که قدری خسته است، سه رکعت بخواند، عصر که خسته‌تر است، دو رکعت بخواند، بله، شاید این پیغمبر اشتباه کرده است، و هکذا و هکذا.

در تمام احکام، در تمام گفتارهای ابواب معارف مبدئی و معارف معادی و معارف نفسانی، اگر جایز شد اشتباه بر پیغمبر، سلب اطمینان امت از آن پیغمبر در تمام مراحل می‌شود. اگر جایز شد پیغمبر دروغ بگوید، خوب هرچه را بگوید ما احتمال می‌دهیم که دروغ باشد. ضامنی نداریم، ضامن اجرایی در بین نیست، چون احتمال می‌آید، احتمال که آمد، اطمینان برداشته می‌شود، آن وقت هیچکس عمل به قول این پیغمبر نمی‌کند.

پس خطا و اشتباه و سهو و نسیان و کذب و امثال ذلک، قطعا در پیغمبران و امامان که حجج الهیه هستند، نباید باشد، که اگر بود، این شخص پیغمبر نیست. اگر ما دیدیم که کسی دروغ می‌گوید، و لو یک دانه دروغ، اگر کسی را دیدیم که اشتباه می‌کند، ولو یک اشتباه، یک کسی را دیدیم که سهو می‌کند، عوض یکی، دو تا می‌گوید، سه تا می‌گوید، مسلم باید حکم کرد که این آدم نه پیغمبر است و نه وصی پیغمبر، خلاصه‌اش این است.

این باب کذب و خطا و اشتباه و نسیان و این‌طور چیزها.

غیر این‌ها از محرمات دیگر، مانند فسق و جورهای عملی، نباید از پیغمبر و امام ظاهر و صادر شود. چرا؟

در علم اصول، علما ثابت کرده‌اند که قول و فعل و تقریر امام و پیغمبر، بر ما حجت است. یعنی چه؟ یعنی اگر پیغمبر به ما گفت: نماز صبح دو رکعت بخوانید، بر ما دو رکعت حجت است، باید دو رکعت بخوانی. اگر نگفت و خودش شروع به نماز خواندن کرد و دو رکعت خواند، بر ما لازم است که تبعیت از خود پیغمبر کنیم، فعل او و عمل او، برای ما حجت و دلیل است، آن‌چنان‌که قول و گفتار او حجت و دلیل است، مگر این‌که فعل از مختصات پیغمبر باشد، چون یک دسته از احکام است که مختص پیغمبر است، برای امت نیست، در این احکام مخصوصه پیغمبر تصریح می‌کند که این حکم مخصوص به خود من است، مربوط به شما نیست، 11 رکعت نافله شب بر پیغمبر واجب است، بر ما واجب نیست. 9 تا زن در یک زمان به عقد دوام نگه داشتن، برای پیغمبر جایز است، بلکه بیشتر آن، 10 تا، 20 تا، 30 تا. برای ما، خانمها نشوند! تا 4 تا زن برای عقد دوام بیشتر جایز نیست.

ولی من یک نصحیت شما را بکنم، البته از نظر قانون‌گزاری حق با اسلام است، صحیح نیست که قانون در مملکت بگزرانند که همه مردم باید یک قرص نان بخورند، اگر یک چنین قانونی بگزارند، این قانون غلط است، زیرا مزاج‌ها و معده‌ها مختلف است، یک معده‌ای است که یک دانه نان آن را سیر می‌کند، ولی یک معده‌ای است که یک دانه نان نیم چاشت صبح آن نمی‌شود. پس محدود کردن به یک حد، از نظر قانون اجتماعی با اختلاف امزجه کار غلطی است. لذا اسلام هم محدود نکرد که یک زن بگیر، بیشتر از یک زن حق نداری. چرا؟ زیرا بعضی مزاج‌ها به یک زن نمی‌تواند قناعت کند، در ماهی چند روز آن زن ممنوع است با نزدیک شدن با مرد. این مرد هم از آن مردهای عجیب و غریب است، تخمه رستم است! او نمی‌تواند قناعت کند، لذا می‌گوید تو می‌توانی دو زن بگیری، اما با یک شرط، به قول عوام هرکه خربزه می‌خورد، باید پای لرزش هم بنشیند، هرکه بامش بیش، برفش بیشتر، «من کان له ؟؟؟ فعلیه ؟؟؟ 11 » تو که می‌خواهی دو تا زن بگیری، باید به عدالت رفتار کنی، یک سر سوزن یکی را بر دیگری ترجیح ندهی.

تو که معده‌ات دو تا نان می‌طلبد، می‌گوییم آقا تو باید هر دو نصف روز را کار کنی، تا دو تا نان به تو بدهیم، آن‌که یک نان کفایتش می‌کند، می‌گوییم نصف روز را کار کن، یک دانه نان به تو

می‌دهیم، تو که دو تا نان می‌خواهی کار و بارت را بیشتر می‌کند، تو که دو تا زن می‌طلبی، بارت را سنگین‌تر می‌کنی، می‌ییم: عدالت، عدالت.

حالا در این بحث نمی‌خواهم وارد بشوم، یک بحثی است که خیلی شیرین است، ولی اگر وارد شوم، پنج الی شش شب مبتلا می‌شوم و از کار خودم می‌افتم.

اسلام برای پیغمبر مختصاتی قائل است، یکی از مختصات پیغمبر این است که پیغمبر، ده تا، پانزده تا، بیست تا زن هم می‌تواند به عقد دوام داشته باشد، ولی امت نمی‌توانند. پیغمبر ما از دنیا رفت در صورتیکه نه تا زن به عقد دوام داشت، اما می‌دانید چطوری؟ در مرگ پیغمبر همین نه تا شیون کردند، اشک ریختند و داد زدند، چنان با عدالت با این‌ها رفتار کرده بود که همه در فراغ پیغمبر مثل آتش می‌سوختند.

بنده و شما نمی‌توانیم. ما به آن عدالت پیغمبر نمی‌توانیم رفتار کنیم. اگر حکم رابیان نکرد و نگفت که جز مختصات خود من است، عمل پیغمبر برای ما حجت و دلیل می‌شود، او اگر دو رکعت نماز خواند، ما هم دو رکعت می‌خوانیم، پس فعل پیغمبر هم، مانند قول پیغمبر برای ما حجت و دلیل است.

تقریر پیغمبر هم حجت است، مثلا بنده دو رکعت نماز خواندم، پیغمبر هم هیچی نگفت، به من فرمود: تقبل الله، از این‌که گفته تقبل الله، معلوم می‌شود که وظیفه من دو رکعت بوده است.

پس قول پیغمبر و امام، فعل پیغمبر و امام، تقریر یعنی تثبیت کردن، تقریر پیغمبر و امام هر سه حجت است.

حالا اگر پیغمبر آمد و شراب خورد، چون فعل پیغمبر هم حجت است، برای من هم جایز است که شراب بخورم. اگر پیغمبر خودش گفت: شراب حرام است و خورد، من مردد می‌مانم که گفتارش را عمل کنم یا رفتارش را پیروی کنم.

در مطلق محرمات و در مطلق بلکه مکروهات شدیده، پیغمبر نباید مرتکب شود، زیرا ارتکاب پیغمبر فعل حرامی را، دلیلی بر جواز آن عمل برای من می‌شود، در صورتی‌که بر حسب واقع، این فعل حرام است و نباید مرتکب شد. بین قول پیغمبر و عمل پیغمبر مضاده و مناقضه می‌شود، تناقض پیدا می‌شود، امت در حیرت می‌مانند، یا امت معصیت کار می‌شوند، یا در حیرت می‌مانند، هر دو این‌ها با هدفی که از فرستادن انبیا در نظر گرفته شده است منافات دارد، بنابر این بیان، پیغمبران و امامان، در دوره منصبشان، نباید اشتباه کنند، نباید دروغ بگویند، نباید سهو و نسیان

داشته باشند، نه در احکام، نه در معارف، و نباید هم پیغمبران و امامان در دوره منصب داری خودشان، کوچک‌ترین معصیتی را نباید مرتکب بشوند.

آیات قرآن هم، همین را می‌گوید، یکی همین آیه‌ای را که خواندم:

( وَ اذْكُرْ عِبادَنا إِبْراهيمَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدي وَ الْأَبْصارِ إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّار وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيار ) [1] ابراهیم و اسحاق و یعقوب، این‌ها صاحبان بینش و قدرت هستند، ما این‌ها را پاک و پاکیزه و خالص کردیم، این‌ها انتخاب شده ما هستند و اخیار هستند، خوبان هستند.

یک بیان ساده‌ای بگویم که بچه‌های مجلس هم بفهمند. شما می‌خواهید پیغامی به کسی یا جماعتی بدهید، مثلا از تهران و مرکز دستوراتی را به مردم زاهدان بدهند، برای رساندن دستورات تهران چه کسی را انتخاب می‌کنند، «رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِك» [2]

فرستاده تو مترجم عقل تو است. هرکسی مطابق عقل خودش یک فرستاده‌ای را معین می‌کند، آن کسی‌که طبق کش است و لبو فروش سر میدان است که هر را از بر تشخیص نمی‌دهد، این اگر بخواهد پیغامی به کسی بدهد، یک لاتی مثل خودش را معین می‌کند، یک بیسوادی، یک چیزی را این می‌گوید و یک چیزی را آن می‌گوید، پیغام می‌رساند، ولی اگر شاه بخواهد یک پیغامی بدهد، یک لاتی سر میدانی لات بیسوادی که حرف زدنش را بلد نیست، هزار نوع کارهای زشت هم می‌کند، آیا او را می‌فرستد؟ ابدا.

دو چیز است که مترجم عقل انسان و مبین دانش و خرد ما است، اندازه فهم و هوش و خرد ما را به دست می‌دهد:

یکی زبان است، «لِسَانُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِك» [3]

تا مرد سخن نگفته باشد          عیب و هنرش نهفته باشد

دهان را ببند، زیرا دهان را که باز کردی و حرف زدی، چهار جمله که حرف زدی، اندازه موجودیت تو معلوم می‌شود. در حمام، که همه ممیزات رفته است و همه به شکل واحد هستند، همه برهنه هستند و غیر از یک لنگ به کمر چیزی ندارند، معلوم نمی‌شود که آقا آیت الله است یا حجت الاسلام است، آقا پروفسور است یا مهندس است، دکتر است، من باب مثلا، یا اینکه آقا لبوفروشی است. بخواهیم تشخیص بدهیم که او کیست، او را به سخن گفتن وا بدارید، بگذارید ده دقیقه به طبیعت خودش بنا کند به حرف زدن، لبو فروش از لبو و چغندر حرف می‌زند، مهندس از هندسه و

معماری ساختمان‌ها، معماری مطابق علم اصول امروزه صحبت می‌کند، دکتر اگر پزشک است، از حالات روانی و امور بهداری صحبت می‌کند، حکیم، فیلسوف از فلسفه و حکمت الهی صحبت می‌کند، آیت الله از فرع فقهی صحبت می‌کند، از صحبت‌ها می‌فهمیم که آقا چکاره است، پس زبان ترجمه عقل است.

رسولی هم که می‌فرستید مترجم عقل شما است. پیغامبری را که برای رساندن پیغامتان به شخص یا به جماعتی می‌فرستید این ترجمان عقل شما است، از نحوه ادا مطلب، مردم اجمالا مقام فهم و هوش و فراست و کیاست شما را بدست می‌آورند، اگر آدم فهمیده باشی، یک فهمیده‌ای را انتخاب می‌کنی که برود، آدم فهمیده که نافهم را انتخاب نمی‌کند، اگر درست باشی، آدم درست را انتخاب می‌کند، آدم درست صحیح العمل که آدم فاسد را انتخاب نمی‌کند، شیخ مرتضی انصاری که نمی‌آید یک باباشمل شرابی کبابی چاقوکش قداره بند را بعنوان رسالت و پیغام برنده به یک شهری بفرستد، او یک حجت الاسلام فقیه عادلی را معین می‌کند که بیاید پیام شیخ انصاری را به زاهدانی‌ها برساند. آیت الله بروجرد و یا حکیم رحمه الله علیهما، یا آیات فعلی، اگر بخواهند یک پیامی را به شما مردم زاهدان بدهند، یک نفری را انتخاب می‌کنند که شبیه به خودشان لااقل باشد، در علم و عمل و نجابت و قداست و طهارت و صداقت و امثال ذلک، یک لات همه فن حریف، شطرنج‌باز قمارباز شرابی کبابی را که معین نمی‌کنند.

پس رسول انسان، ترجمان عقل انسان است، رسول انسان نماینده موجودیت و ارزش و وزن انسان است، همین در مورد خدا هم هست، خدا که می‌خواهد پیغمبر بفرستد تا پیامش را به خلق برساند، یک نفر فاسق فاجر کبابی شرابی، یک نفری که مرتکب معصیت می‌شود، او را نمی‌فرستد، یکی که اشتباه می‌کند، یکی که دروغ می‌گوید، خدا او را نمی‌فرستد، خدا اخیار و ابرار را انتخاب می‌کند. ( إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيار ) [4] قرآن را از دست ندهید. انبیاء در نزد مای خدا انتخاب شدند. آدم چیز خوب را انتخاب می‌کند. شما می‌روید سر بازار که سیب بخرید، سیب کرم زده است، سیب پوسیده است، سیب نارس هست، سیب سخت دندان شکن است، شما از میان یک جعبه سیب، دو تا یا سه تا را انتخاب می‌کنید، خوب‌ها را انتخاب می‌کنید. آن‌که مثل صورت ماه خودت، سرخ و سفید باشد، آن‌که باب دندان باشد، آن‌که رسیده باشد، آن‌که کرم نداشته باشد، آن را انتخاب می‌کنی. من و تو با این عقل کم خود، وقت بنابر انتخاب می‌شود، فرد خوب را انتخاب می‌کنیم، خدا هم وقتی می‌خواهد انتخاب کند، اصطفی یعنی انتخاب، خوب‌ها را انتخاب می‌کند. سیبی که حتی یک لک هم نداشته باشد، آن را انتخاب می‌کند، آن پیغمبر یا امامی که حتی یک دانه

دروغ هم نگوید، یک نگاهی هم از روی شهوت به زن اجنبی نکند، یک کلمه نابجا، بهتانی، افترایی، دروغی، تهمتی، نمانی، این حرف‌هایی که همه‌اش معصیت است، حتی یکی از این معاصی از او سر نزند، خدا او را انتخاب می‌کند. این بدیهی است، مطلب از این چراغ‌ها روشن‌تر است.

در یک‌جا می‌گوید: ( وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسي ) [5] ای موسی، تو را برای خودم درست کردم، خدا برای خودش کسی را که مرتکب معصیت بشود که درست نمی‌کند، کسی‌که آدم‌کش باشد، کسی‌که العیاذبالله زناکار باشد، دروغگو باشد، این را که خدا برای خودش درست نمی‌کند، استاد صنعتگر وقتی‌که می‌خواهد برای خودش یک سماوری درست بکند، یک سماور بی‌عیب قرص خوب برای خودش درست می‌کند. خدای متعال به موسی7 می‌گوید که تو را برای خودم درست کردم، ( وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسي ) . این موسی7 باید منزه از تمام معاصی باشد: ( إِنَّ اللهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْض ) [6]

انبیاء را از آدم تا خاتم که گرفته است و اولادهایی که وصی این انبیاء هستند، آل وصی آن‌ها را انتخاب کرده است، از میان مردم انتخاب کرده است، گوهر این‌ها را پاک یا پاکیزه کرده است، این‌ها از گوهرهای آلوده خلق نشده‌اند، طینت این‌ها از علیین برداشته شده است، آن وقت طینت علیینی روح پاک لازم دارد، رخش می‌باید تن رستم کشد، بدن انبیاء، طینت اصلیش، چنان‌چه یکی دو شب خواهم گفت، ماده عالم بالا است، از این‌جا نیست.

من از این خاک نیم زاد و هوای دگرم جامه عاریت است این‌که تو بینی ببرم

البته محدود به عوارض و اعراض دنیا هم شده‌اند، اما اصل بذر آن‌ها از یک مقام شامخ دیگری است، بدنشان پاک است. در بدن پاک، روح پاک را می‌نهند، ( وَ الطَّيِّباتُ لِلطَّيِّبينَ ) ( الْخَبيثاتُ لِلْخَبيثينَ ) [7] طینت علیینی را که زیر روح شمر نمی‌برند، متعلق روح شمر نمی‌کنند، بدن کسی‌که از شراب و زنا و ربا و هزار و یک کثافت درست شده است، او را متعلق روح مقدس اردبیلی بکنند. بین روح و بدن تناسب است آقایان. همان‌طوری که ما در عالم ظاهر این تناسب را رعایت می‌کنیم، زیر پای شاه، یابوی مرد سبزی فروش را، یابوی مرد پهن‌کش را، یابوی مرد لبوفروش را نمی‌اندازند. را که زیرپای شاه نمی‌برند. زیر پای شاه باید اسبی باشد که:

مکر مفر مقبل مدبر ؟؟؟ 28

امری القیس حجر کندی گفته است.

سرین سم و ساق و سینه و کتف و میان او ستبر و سخت و باریک و فراخ و فربه و لاغر

که اگر یک اسبی واجد این شرائط پیدا بشود، من آخوند به دو هزار تومان می‌خرم، اسب‌های یکه‌تاز ترکمنی، اسب‌های صاحب‌شناس عربی، که این صفاتی‌که در شعر خواندم در او موجود باشد، این را زیر پای شاه می‌اندازند، نه یابوی پهن‌کش را، آن‌وقت این اسب را نمی‌آورند که پهن بارش بکنند، اسب سلطنتی را پهن بارش نمی‌کنند، اسب پهن‌کش را هم زیرپای سلطان نمی‌اندازند، تناسب را ما رعایت می‌کنیم.

سابق که علمای اعلام که سوار می‌شدند، بر الاغ و قاطر سوار می‌شدند، یا بر مادیون، بر اسب‌های جهنده پرنده میدانی که سوار نمی‌شدند، زیرا آن سرکش است و این آشیخ هم ترسو است. برای علما قاطر می‌آوردند. از آن الاغ‌های سفید مصری می‌آوردند. بین راکب و مرکوب باید تناسب باشد، بدن مرکوب است و روح راکب است. بین روح و بدن باید تناسب باشد، روح مرد شجاع را که در بدن ضعیف القلب نمی‌گذارند، آن‌که قلبش ملایم است و کوچک است، با یک شیهه اسب قلب از کار می‌افتد، این قلب را که زیر پای افراسیاب، رستم، اسفندیار، نادر کلاتی نمی‌آورند.

خلاصه:

طینت انبیاء علیینی است، اوصیاء انبیاء هم طینتشان علیینی است، روحشان هم اعلا علیینی است، طینتشان از الواث و انجاس پاک است، «لم تنجسك الجاهلية بأنجاسها و لم تلبسك المدلهمات من ثيابها» [8] در زیارت امام حسین7 می‌خوانید.

آن وقت روحی هم که به انبیا ء و حجج الهیه می‌دهند، پاک است، گفتم: ( الطَّيِّباتُ لِلطَّيِّبينَ ) ( الْخَبيثاتُ لِلْخَبيثينَ ) [9] روح معصیت‌کار را در بدن پیامبر نمی‌آورند، آن بدن پاک ؟؟؟ 32 که اگر سوء سابقه داشت، معلوم می‌شود که این آقا در ده سال پیش یک جایی اختلاس کرده است، یک ده هزار تومانی از جیب دولت دزدیده است، با نیش قلم در دفتر هم درست کرده است، اگر این را فهمیدند، و لو حالا بگوید من غلط کردم، بیجا کردم، حالا آدم شدم و از این کارها نمی‌کنم، معذلک کله، صندوق دارایی را به او نمی‌دهند، یک مقامی از مقامات ارتشی را به او نمی‌دهند، اگر بفهمند که وقتی‌که او سرگرد بوده است، فلان‌جا به ارتش و دولت خیانت کرده است، دیگر تا پایان عمرش و لو این‌که توبه کرده باشد، و لو این‌که انابه هم کرده باشد، دیگر منصب سرتیپی و سپهبدی و سرتیپی و ارتشبدی و سرفرماندهی کل قوی به او نمی‌دهند، زیرا سوء سابقه دارد.

یک زرگر مثال بزنم، زرگری که از اول عمرش بدرستی رفتار کرده است و هیچ غل و غش و تدلیس نکرده است، طلا را به همان عیاری که دارد به مردم فروخته است، در طلا مس داخل نکرده است، یک زرگری هم هست که حقه بوده است، این گاهی مس‌ها را طلا می‌کرده و قاطی طلا می‌فروخته است، اما حالا مومن شده و تائب شده،

مژده‌گانا که گربه عابد شد           زاهد و مومن و مسلمانا

حالا مومن و تائب و مسلمان شده، بناگذاشته که غل و غش و تدلیس نکند، تو را بخدا قسم، شخص جناب‌عالی یک تکه طلایی می‌خواهی بخری، از کدام‌یک از این دو می‌خری؟ از آن‌که هیچ در عمرش غش و تدلیس و خیانتی نکرده می‌خری، یا از آن‌که خیانت کرده و حالا توبه کرده است؟ بلاشک از آن‌که هیچ خیانت نکرده می‌خری. این سوء سابقه دارد و آن ندارد.

یک بیان دیگر:

پولی را می‌خواهی به امانت بدهی، یک نفر آدمی که در دوران عمرش هیچ خیانت نکرده است، امانت‌ها را صحیح وسالم به صاحبانش رسانده است، یکی دیگر زیر می‌کشیده و به جیب می‌زده است، اما حالا مدتی است که توبه کرده و مسجدی شده است، تو اگر امانتی داشته باشی به کدام از آن‌ها می‌سپاری؟ مسلما به آن‌که هیچ خیانت نکرده می‌سپاری، این مثال‌ها خیلی زیاد است و روشن هم هست، من برای این‌که بچه‌ها خوب حالیشان بشود تکرار مثال می‌کنم.

آن کسی‌که شراب خورده است، کبدش معیوب شده است، کلیه‌اش معیوب شده است، ریه‌اش معیوب شده است، اعصاب دماغی او متشنج شده است، به فرض پیش دکتر برود و معالجه هم بکند، ترک شراب هم بکند، توبه هم بکند، معالجه هم بکند، این آدم مزاجش سالم‌تر است یا آن‌که هیچی شراب نخورده است؟ این‌ها خیلی روشن است، مطلب کُردی است.

آدمی‌که هیچ معصیت نکرده باشد، این اولی و حق و سزاوارتر است که امانت پیغمبری را خدا به او بدهد. امانت الهی که ولایت است به او بدهد. ( إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسان ) [10] امانت ولایت را خدا به کسی‌که هیچ معصیت نکرده است، می‌دهد، به کسی‌که بت می‌پرستیده، و لو این‌که حالا توبه کرده باشد، نمی‌دهد. به آن‌که تا گلویش شراب می‌خورده است و حالا توبه کرده است، او را آمر و ناهی در امور مردم قرار نمی‌دهد. آن‌که «لم یشرک بالله طرفه عین» آن‌که لبش به لب پیاله هیچ نرسیده است، آن را خدا انتخاب می‌کند و امانت ولایت را خدا به او می‌دهد.

این‌ها مسلمیات است.

شیطان معلم همه ما یک عرضی به خدا کرده است، این استاد را نمی‌شود که شبی بگذرد و ما اسم او را نبریم، کور حقوقی در حق او نشده باشد. در محضر خدا او یک حرفی زده است. خیلی پهلوان است این بی پدر و مادر. در صریح قرآن است که گفته است: ( قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعينَ إِلاَّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصينَ ) [11] گفته است که ای خدا، من دست از سر کل این بشر بر نمی‌دارم، عالم، عامی، حجت الاسلام، شریعتمدار، تاجر، بنگدار، کاسب، مهندس، معمار، دکتر، پروفسور، مدیر کل، وزیر امیر، همه این‌ها را زیر جبه خودم می‌آورم. همه را در جیب خودم می‌کنم. الا یک دسته را که من نمی‌توانم به آن‌ها نزدیک بشوم، ( عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصينَ ) آن بندگان مخلص تو، آن‌ها که خالص و پاک شده باشند برای تو، من به آن‌ها نمی‌توانم دست بزنم.

و انبیاء را خدا می‌گوید: ( إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّار ) [12] ما انبیاء و حجج خود را مخلِص و مخلَص کرده‌ایم، خالص و پاک کرده‌ایم، که تو به این‌ها دست پیدا نمی‌کنی، لذا این‌ها، قبل البعثه و بعد البعثه، قبل الامامه و بعد الامامه، مرتکب هیچ گناهی نمی‌شوند. این‌ها برای انبیاء و رسل و اوصیاء انبیاء و رسل عموما است.

اما نبی خاتم و رسول اکرم اعظم حضرت سید البشر ابوالقاسم محمد9 او مقامش بالاتر است. ( تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْض ) [13] این یک مقام عجیب دیگری دارد، این حتی ترک اولی هم نمی‌کند. یعنی دو عبادت، یکی از آن‌ها بهتر و بالاتر است و یکی از آن‌ها پایین‌تر است، اما هر دو عبادت است، این پیامبر هیچ‌وقت بالا دست را نمی‌گذارد تا پایین دست را بگیرد، ترک اولی معنایش این است. مرتکب حرام که نمی‌شود به جای خود، گناه کبیره نمی‌کند، گناه صغیره نمی‌کند، به جای خود، مرتکب مکروهات هم نمی‌شود زیرا مرجوح هستند به جای خود. ترک اولی هم نمی‌کند. یعنی دو عمل مستحب، یکی بالاتر است و یکی پایین‌تر است، برای پایینی، بالایی را ترک نمی‌کند، آن بالایی را می‌گیرد. اولی را می‌گیرد و مرتکب می‌شود.

انبیاء قبل این‌طور نبودند، انبیاء قبل به این پایه لازم نیست که معتقد باشید. ولی این نبی این‌طوری است، این نبی به شیوخ مقام و بزرگی نفاست وجودی که دارد این‌طوری است، بلکه این پیغمبر اراده نمی‌کند مگر ما ینبغی را، این پیغمبر نه این‌که ترک مالاینبغی و فعل ما ینبغی می‌کند، برای علما این نکته را می‌گویم. پیامبر اراده نمی‌کند و نمی‌خواهد مگر ما ینبغی را، این پیغمبر این‌طور است.

حالا از این‌جا یک کلمه را بگویم. این عقیده ما شیعه است. و این عقیده مطابق عقل است، مطابق منطق است، مطابق دلیل و برهان است. غیر از ما این حرف را نمی‌زنند. دیگر قضاوتش با خود شما. غیر مسلمان‌ها که یک چرت و پرت‌های عجیبی دارند،

ان‌شاءالله فردا شب که شب چهارده ماه است، به حسب شرع، برای این‌که یک تفریحی کنید، بی‌میل نیستم، الان به فکرم رسید و به کِیفم آمد، فردا شب بیایید تا بگویم یهود چه می‌گویند و نصاری چه می‌گویند، ببینید که چه حرف‌های شاخ‌داری در مورد انبیاء می‌زنند، آه آه !

حرف‌های آن‌ها را که بشنوید، بزرگترین دلیل و منطق برای شما در بطلان آن‌ها کافی است. همین بزرگترین دلیل است. قرآن این‌چنین می‌گوید، فردا شب بیا تا بگویم تورات در مورد انبیاء چه می‌گوید. انجیل در مورد انبیاء چه می‌گوید تا بفهمی که

او به خاور زر نشیند این به ؟؟؟43 زین حسن تا این حسن فرقی است ؟؟؟

تا بفهمی بین اسلام و دینی که الان یهودی‌ها دارند، بین دینی که تو شیعه اثناعشری داری با دینی که نصرانی‌ها دارند چه فرقی است، ببین که چه چرت و پرت‌هایی در مورد انبیاء و حجج الهیه آن‌ها می‌گویند. این‌که ما گفتیم منطق عقل است. . و لو برادران ما به این پایه نمی‌گویند.

ما ملزم نیستیم که همه را وادار کنیم که آن‌چه ما می‌گوییم بگویند، ما می‌گوییم این را می‌گوییم و این هم مطابق منطق عقل است، مطابق برهان است.

خوب این‌جا یک جمله‌ای باقی ماند آن را هم بگویم. ممکن است در ذهن خیلی از شما باشد که آشیخ ما در قرآن می‌بینیم که خدا نسبت معصیت به بعضی ا زانبیاء می‌دهد، ( وَ عَصى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى ) [14] مثلا، یا به انبیاء دیگر قرآن نسبت‌هایی می‌دهد، این‌ها را چه کار کنیم؟

در دعاها ائمه: بعضی جاها معترف به گناه شده‌اند، با این حرف‌های تو وفق نمی‌دهد. دعای کمیل و دعاهای دیگر که امیرالمومنین7 داشتند، مناجات‌های حضرت سیدالساجدین7 و دعاهای حضرت هادی7 و حضرت جواد7، اعتراف به گناه کرده‌اند، تو می‌گویی این‌ها گناه نکرده‌اند، این‌ها خودشان اعتراف به گناه کردند، پس این‌ها چیست؟

اما آیات قرآن، فضلاء خوب این‌ها را یاد بگیرید، می‌دانم که مورد سوال خواهید شد، اگر ابهامی برای شما ماند از بنده سوال کنید، بنده در اختیار شما، به قدری که بلد باشم، عرض خواهم کرد.

می‌گوییم آیاتی که در قرآن وارد شده است که نسبت معصیت به بعضی از انبیاء ذکر شده است، ( یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ الله ) [15] ای پیغمبر، خدا را بپرهیز، مراقب ما باش، رضایت و خواهش خود را بر امر ما مقدم نداری، ( تَبْتَغي مَرْضاتَ أَزْواجِكَ ) [16] پیغمبر تو رضایت زنانت را بر رضایت ما مقدم ندار.

خیلی خوب.

اگر ما بخواهیم این آیات را به ظاهرش باقی بگذاریم، اهل علم توجه کنید، اگر این آیات را همان‌طور که هست، آدم معصیت کرد، گمراه شد، بسیار خوب.

به پیامبر خاتم می‌گوید: ( وَ وَجَدَكَ ضَالاًّ فَهَدى ) [17] به پیامبر می‌گوید: ای پیغمبر، چرا تو گوش به حرف خدا نمی‌دهی، ؟؟؟ 46:50 اگر ما بخواهیم این آیات را به ظاهرش باقی بگذاریم، پیغمبران الوات‌ترین مردم هستند، زیرا که کارهایی که لوطی‌ها می‌کنند بر ظواهر این آیات نسبت داده شده است، به آدم می‌گوید که معصیت کرد و گمراه شد. این با ( وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيارِ ) [18] نمی‌سازد، این با ( إِنَّ الله اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمينَ ) [19] نمی‌سازد.

یک‌جا می‌گوید که آدم را من انتخابش کردم، از اعلی علیین طینتش را درست کردم، یک‌جا می‌گوید که آدم معصیت کرد و گمراه شد، از دین بیرون رفت، اگر ما بخواهیم که این آیه را به همین ظاهرش باقی بگذاریم، این پیغمبر یکی از گمراهان است، چطور پیغمبر است؟ چطور آدم گمراه را خدا انتخابش کرده است. با عقل درست در نمی‌آید!

یا اگر به پیغمبر اسلام می‌گوید: ( إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبيناًلِيَغْفِرَ لَكَ الله ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّر ) [20] ما مکه را برای تو فتح کردیم، خدا می‌خواهد ببخشد به تو گناهان گذشته‌ات را و گناهان آینده‌ات را. فتح مکه سال آخر رسالت پیامبر بود، یک سال به آخر عمر پیغمبر، معلوم می‌شود که پیامبر گناه می‌کرده و در آن سال آخر عمر هم گناه می‌کند، این چه پیغمبری است؟ این چطور سید المرسلینی است؟ این چطور بشیر و نذیری است؟ این چطور سراج و منیری است؟ ( يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذيراً وَ داعِياً إِلَى الله بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنيراً ) [21] مسلما این آیات تاویل دارد و باطن دارد و ائمه ما بواطن آن را گفته‌اند، و هر یک از این آیات را من حاضرم بپرسند در غیر منبر، چون نمی‌توانم در منبر همه را بگویم، تا یک یک را بگویم که هریک تاویلش چیست، باطنش چیست و نظر چیست؟

این برای آیات قرآن.

چون اگر بخواهیم به همین ظاهر باقی بگذاریم، مناقضه است، ضد و نقیض قرآن گفته است! یک‌جا می‌گوید: ( وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسي ) [22] و در جای دیگر حضرت موسی7 را آدم‌کش می‌نامد، اگر موسی7 آدم‌کش و جلاد است، آیا خدا جلاد و آدم‌کش را برای خودش اختیار کرده است؟ برای خودش ساخته است؟ پس آن قتلی که در آن‌جا گفته شده است، موضوع خاصی است، نه فعل حرام بوده و نه فعل مکروه بوده است، بلکه بر حضرت موسی واجب بوده است که آن قبطی را بکشد.

و اما دعاها:

آقایان دعاها یک موضوع خیلی مهمی است.

یک عبارتی داریم که «حسنات الابرار سیئات المقربین» درجات قرب به خدا که زیاد بشود، احکام هم متبدل می‌شود. چطور؟ بنده و شما را همین‌قدر خواسته‌اند که نمازهای واجب خودمان را بخوانیم، اگر توانستیم نافله شب را، نوافل راتبه یومیه را هم بخوانیم، این‌ها را از من و تو خواسته‌اند، آن‌چیزی که از من و تو خواسته‌اند که 17 رکعت نماز را بخواینم و ترک نکنیم، که اگر ترک کردی وای بر تو است، ویل برای تو است.

اما آن‌ها که درجه‌شان بالاتر است و به خدا مقرب‌تر و نزدیک‌تر هستند، بر آن‌ها نافله شب حکم واجب را تقریبا دارد، آن‌ها ترک آن مستحب را گناه برای خودشان می‌دانند.

باز یک مثال عامیانه بزنم.

من و تو مقرب شاه نیستیم، نه نخست وزیر هستیم و نه وزیر دربار هستیم، نه وزیر اقتصاد هستیم و نه وزیر دارایی هستیم، یک رعیتی هستیم، من باب مثل اگر شاه به این‌جا بیاید و نرویم به دیدنش و نرویم به استقبالش، صف نبندیم، باکی بر ما نیست، از ما خواستند که کاسبی کنیم و شلوغ کاری نکنیم. اما از استاندار این شهر هم همین را خواستند؟ نخیر. استاندار باید تا ده فرسخی برود جلوی شاه، من و تو اگر به دیدن شاه نرفتیم کاری به ما ندارند، کار واجب خودمان را باید بکنیم، اما اگر او به دیدن شاه و به دیدن شاه و اعلی حضرت، پس گردنش می‌زنند و از کار می‌اندازندش، چرا؟ زیرا مقامش بالاتر است و خواسته‌ها از او لطیف‌تر و بیشتر است، آن‌چیزی که برای ما نه مستحب است و نه واجب است، برای او واجب است.

این یک مثال عامیانه ظاهرانه‌ای است که می‌گویم، تا معقول را به محسوس تشبیه کنم و شما بفهمید.

عینا دربار مقدس الوهیت، آن‌ها که به خدا تقرب دارند، مانند حضرت خاتم الانبیاء محمد9 و مانند شیر خدا علی مرتضی7 از آن‌ها یک توقعات عجیب دیگری است، مستحبات ما برای آن‌ها واجبات است، نافله شب برای من و تو مستحب است و برای پیامبر9 و علی بن ابیطالب7 واجب است، ترکش برای من و تو جایز است ولی ترکش برای علی7 با آن مقامی که دارد جایز نیست.

یک پرده بالاتر بیا، مطلب همین‌جا تمام نمی‌شود. پیغمبر و ائمه ما از این رتبه هم یک کمی بالاتر هستند، این‌ها باید دائما در استقرار جمال و در مشاهده حضرت ذوالجلال باشند، آنی علی بن ابیطالب7 می‌فرماید: «اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» [23] خدا را آن‌طوری عبادت کن که گویا خدا را می‌بینی، و تو اگر نمی‌بینی، خدا تو را می‌بیند، یعنی دائم الحضور باش.

من یک استادی داشتم که این استاد من گاهی به حال حضور می‌آمد، عجیب بود، ای کاش‌که ببینید بزرگانی را، آدم وقتی مشک را ببیند، دماغش معطر می‌شود، آن وقت هم بین مشک و پشک خوب فرق می‌گذارد، آن وقت می‌فهمد که مشک یعنی چه. یک استادی داشتم که این استاد من گاه گاهی در حال حضور می‌بود، همان‌که فقراء و دراویش مراقبه می‌گویند، اسمش را بلد هستند طفلک‌ها! آقا این مثل چوب خشک بود. یک سفر با او کردم و در آن سفر نماز خواند، من هم پشت سرش بودم، آن‌جا من فهمیدم که نمازهایی که بنده می‌خواندم، با همه آب لعابش و روغن داغش، نماز نبوده، پیاز بوده است، نماز اگر این است که این می‌خواند آن‌ها چه بوده که ما می‌خواندیم.